

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه نود و ششم تاریخ: ۸۸/۲/۷

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين واللعن على أعدائهم أجمعين.

صاحب جواهر (رحمة الله عليه) همان طور که دیروز عرض شد در جلد ۲۱ صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴. روایاتی که ما خواندیم درباره اینکه امر به معروف و نهی از منکر در یک حدی واجب است که انجام بگیرد. اما در حد اینکه به "ید" که مستلزم جرح و قتل باشد اگر به این حد باشد آیا باز هم اشخاص می توانند انجام دهند؟ یا اگر به این حد رسید این فقط شأن امام معصوم علیه السلام است؟ صاحب جواهر تبعاً للمحقق، الشرايع دو قول نقل کردند یک قول قیل نعم و یک قول هم قیل لا. یک قول این بود که واجب است که صورت بگیرد نهی از منکر و امر به معروف هر چند که معدی به قتل و جرح باشد. قول آخر این بود که لا. و صاحب آن این دو قول را ذکر کردند و ما هم عرض کردیم. در این لا محقق گفتند که و "هو الاظهر". اظهر این است که اگر برسد به حد قتل و جرح این فقط شأن معصوم علیه السلام است و در زمانی که معصوم علیه السلام غایب است فقها چنین کاری نمی توانند انجام دهند.

در طرف مقابل روایاتی بود که ما خواندیم که دلالت داشتند که ائمه:، حضرت باقر علیه السلام خطاب به اشخاص «صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ» که تصریح داشتند بر این که اگر منکری صورت گرفت شما با شدت در برابرش بایستید جهاد کنید. از نهج البلاغه هم نقل شده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند که اگر کسی منکری را ببیند با قلبش یا لسانش حتی با یدش هر سه را انجام دهد این اکمل است این موضوع است که انجام شده اگر هیچ کدام نشد «مِيتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ». یکی باشد دو تا باشد یکی، دو تا انجام داده فضیلت دارد اما اشرف آن است که هر سه را انجام بدهد.

صاحب جواهر بعد از نقل این روایات آمدند گفتند بر اینکه ولی -حالا ما داریم مناقشه ایشان را می گوئیم- و لکن من المعلوم این قبیل روایات مربوط به خودشان است که اگر امر به معروف و نهی از منکر کنید معدی شود به قتل و جرح «أشار إلى نفسه و من يقوم مقامه من أولاده عليهم السلام» ببینیم این کلام درست است یا نه. نوع خبر را که دیروز ما خواندیم و امثال آن که عرض شد. اینجا حضرت اشاره کرده به خودش، یا کسی از اولادش: که قائم مقام خودش باشد و این شامل هر کسی نمی شود. «لا سائر الناس كخطابات الحدود، قتال البغاة، جهاد

الكفار»، چنان که خطابات حدود، اقامه ی حدود مخصوص خودشان است ایشان می گویند. قتال بغاة مخصوص خودشان است. جهاد کفار مقصود خودشان است. از این جهت جواب می دهد که بنا بر این این روایاتی را که شما خواندید و ما عرض کردیم اینها اقتضا نمی کند که امر نهی از منکر تا حد قتل و جرح را مردم واجب باشد که انجام دهند؛ نه این اخبار ایشان می گوید که مخصوص ائمه: است. می خواهد مناقشه کند. مناقشاتش را می خواهیم بگوئیم حالا ما چه باید بکنیم «علي أنه ظاهر في المجواز دون الوجوب» علاوه بر این روایت که ظهور دارد در جواز نه در وجوب. دال است بر اینکه جایز است این کار انجام شود نه اینکه واجب باشد این مناقشات ایشان است عرض ما این است که بعد از اینکه ما ادله داریم که خودشان هم بعداً بر می گردند در اینکه برای اینکه هرج و مرجی نشود فسادی نشود امام معصوم اگر در میان مردم نباشد این شأن فقیه است و باید با برنامه ای که فقیه تنظیم می کند این کار انجام شود. خودشان هم بعداً برگشته و گفته در صفحه ی ۳۸۵ «نعم في جوازه لئائب الغيبة» جایز باشد یک امر به معروف و نهی از منکر اگر معدی به جرح و قتل شد -گاهی گفتیم می شود بسیاری از جاها مراکز فسادی تأسیس می کنند، با تذکر هم متنبه نمی شوند خوب لازم است که مسلمانها از راه ازاله ی منکر، امر به معروف لازمه است که «جَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ» جهاد باشد، برخورد باشد. البته برخورد هم خالی از جرح و قتل نخواهد بود گاهی از اوقات... این است که می فرمایند برای کسی که نایب غیبت است مع فرض حصول شرایط. اگر این طور چیزها یله و رها باشد و هر کسی بتواند انجام دهد بله فساد، فتنه ای اختلال نظام به وجود می آید. هر کس بخواهد اجازه دهد و یک شمشیری بردارد و بکشد و این طور چیزها، نمی شود که. اینها باید یک برنامه ای داشته باشد. وقتی که با نظر ولی فقیه شد که ادله اقتضا می کند که آنها قائم مقام امام معصومند در زمان غیبت می توانند به همان وظایف عمل کنند. خوب آن فقیه برنامه تنظیم می کند. در تنظیم برنامه شاید تفاوت بین منکرات باشد این یک مطلبی است شاید در مناطق و مراتب باشد مثلاً فرض کنیم شاید در فلان منطقه لازم است در فلان منطقه نه. شاید در فلان زمان لازم است در فلان زمان نه. خلاصه او یک اولویتهایی، یک برنامه ای تنظیم می کند شاید از اشخاص خاصی بله از اشخاص خاصی نه. روی اشخاص ممکن است برنامه باشد روی زمان برنامه باشد روی مکان برنامه باشد در خود منکرات ممکن است تفاوت به وجود بیاورد. خلاصه این این طور می شود که دیگر هرج و مرجی نیست و فسادی هم به وجود نمی آید. جهاد لازم نیست همیشه

در عین حال بحث این است. ما می خواهیم بگوییم فی الجمله یکی از موارد جهاد ازاله ی منکر و امر به معروف است البته این هم باید یک برنامه ای داشته باشد چنانکه اگر امام معصوم باشد در ید اوست نباشد با فقهاست.

اما حرفهایی که دیروز از صاحب جواهر نقل کردم فکر کنم لازم نباشد که بگوییم. مثلا یکی از حرفهایشان این بود که تمسک کردن به اصل، اصل عدم وجوب. تمسک به اصل در جایی است که ما دلیل نداشته باشیم. دلیل ما دو قسمت است یک قسمت ادله ی داله ی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر. دوم ادله ی ولایت فقیه است. اینها ادله اند اقتضا می کنند به اینکه جلو منکرات را قیام کنند و بگیرند در جایی که دلیل داشته باشیم تمسک به اصل {صحیح نیست}. یکی حرفش این بود که اگر ما بخواهیم بکشیم آن مرتکب منکر را اینجا آن موضوع از بین می رود چون منظور ما این بود که مرتکب منکر را نهی کنیم تا منکر را انجام ندهد و متنبه شود. اگر بکشیم خودش از بین رفته. جواش این است که آن خودش از بین برود عبرت برای دیگران است این لازم نیست که خود شخص مرتکب منکر را زنده نگه داریم و ادار کنیم که منکر را ترک کند. نه گاهی باید او را بکشیم ولی کشتن او چه می شود؟ برای دیگران عبرت حاصل می شود. بنابراین بدانند که در مملکت، در ید والی فقیه قوانینی است، ضوابطی است گاهی منجر می شود به این که مرتکب منکر کشته شود. که اگر او کشته شود برای دیگران عبرتی حاصل می شود. سایر جهادها هم همین طور است. عبرتی حاصل می شود برای دیگران که دیگر آن منکر را مرتکب نشوند. خلاصه آن وجوهی که دیروز عرض شد بنده آن را ناقص می دانم دیگه نمی خواهیم همه اش را عرض کنیم. خوب این یک مطلب درباره مسئله دیروزی بود.

مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر بالاخره در صفحات بعد در صفحه ۳۹۴ ایشان در مقابل محقق که تردید داشته در برابر اینکه قیام برای ازاله ی منکر و "و هو الاظهر" و... ایشان آمده به میدان که ولایت فقیه را ثابت کند. یکی از بحثهای مهم جواهر برای اثبات ولایت فقیه اینجاست می گوید «فمن الغریب بعد ذلك ظهور التوقف فیه من المصنف» خیلی عجیب است که محقق توقف کرده «سیما بعد وضوح دلیل» چند تا دلیل ذکر می کند برای اثبات ولایت فقیه. اول مقبوله ی عمر بن حنظله. ائمه : سعی می کردند که شیعه استقلال خودش، کیان خودش را در برابر سنی ها حفظ کند. تسنن که غلبه داشت از لحاظ کمیت و زیاد بودند. سلطنت هم در دست بنی امیه و بنی عباس که اینها مذهب تسنن

پیروزی باشد. ما مأموریم به وظیفه نه نتیجه. در برابرش سکوت کردن جایز نیست. ما مأموریم به وظیفه ما حتما قول نمی دهیم که غالب باشیم احدی الحسینین است یا پیروزی است یا شهادت. هر کدام اثر خودش را دارد. شهادت هم اثرگذار است. «نعم فی جوازہ لثائب الغیبة». مثلا در زمان خلفا ابوذری قیام کرد و حضرت امیر هم پشتیبانی کرد خوب آن منجر شد برود به آن بیابان و از گرسنگی هم می میرد این قیام است و مخصوص همین افراد است. بعدا هم می خوانیم قیام ابوذری قیامی بوده در برابر عثمان. حضرت امیر رضی الله عنه برای خودش لازم نمی دانسته اما از ابوذری پشتیبانی می کرده. خود ابوذری می گوید که من قیام کردم برای امر به معروف و نهی از منکر. رفت و حضرت امیر هم از او پشتیبانی کرد و در بیابان هم مرد از گرسنگی.

«نعم فی جوازہ لثائب الغیبة» جواز امر به معروف برای نایب غیبت «مع فرض حصول شرائطه» ما حالا با جواهر کار داریم «مع فرض حصول شرائطه أجمع التي منها أمن الضرر و الفتنة و الفساد» خود آن فقیه هم که این برنامه را تنظیم می کند باید شرایط داشته باشد. عرض کردم خدمتان شرایطش این است که فساد نباشد فتنه ای نباشد. بلکه گاهی فتنه و فساد است. گفتیم که او باید برنامه را تنظیم کند از لحاظ اشخاص، از لحاظ منکرات، از لحاظ زمان، از لحاظ مکان. «لعموم ولایت» چون ولایت او عمومیت دارد. صاحب جواهر می گوید «فی جوازہ لثائب الغیبة قوة» بلکه قوت دارد. البته باید معلوم شود به اینکه در این طور جریانها بالاخره جهاد است و جهاد هم که خالی از کشته شدن و شهادت نیست. در زمان ناصرالدین شاه در جریان تحریم تنباکو خیلی ها کشته شدند. میرزای شیرازی از نجف حکم صادر کرده، در تهران میرزا حسن آشتیانی قیام کرده برای خاطر همین موضوع تحریم تنباکو. عده زیادی هم کشته شدند. مگر به این زودی ناصرالدین شاه حاضر می شوند به اینکه قبول کنند ولی باید قبولاند. خوب در برخوردها خوب کشته شدند «قوة، خصوصا مع القول بجواز إقامة الحدود له» اگر قائل باشیم که این فقیه که بعدا هم می گوییم که اقامه حدود هم برایش جایز است این جهاد هم برایش جایز است. منتها اینها چون زمان خودشان را در نظر گرفته اند «و إن كان ذلك فرض نادر» فقیه بتواند این کار را با تنظیم برنامه ای انجام دهد فساد می به وجود نیاید این فرض نادر است. «بل معدوم فی مثل هذا الزمان». اینها در زمانی بودند که در برابر سلاطین مستبد و فرمانروایان دیکتاتور برایشان خیلی مشکل بود این کار را انجام دهند. آنها نمی گذاشتند. این است که می گوید مثل ذلک الزمان، زمان صاحب جواهر. زمان ما الحمد لله این کارها خوب شده ولی

را که آنها می کنند ما همان حکمیت و قدرت را برای قضات شیعه، فقهای شیعه اصلاً قاضی هم نه «عَرَفَ حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا» برای فقها.

بنابراین یکی از ادله ای که صاحب جواهر می گوید مقبوله عمر بن حنظله است. در وسائل، باب یازده از ابواب صفات قاضی حدیث ۹۹ از جلد ۱۸ و سائل ۲۰ جلدی.

دوم مقبول ابن خدیجه «إِنَّا كُنَّا أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَيَّ أَهْلَ الْجُورِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَيَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» این هم مقبوله ی ابن خدیجه است که در وسائل، باب اول از ابواب صفات قاضی حدیث ششم، صفحه ۱۰۰.

سوم قول صاحب الزمان (روحی له الفداء و عجل الله فرجه) «فی التَّوْبِيعِ الْمُتَّفَقِ مِنْهُ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» و سائل باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث دهم صفحه ۱۰۱ جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی.

صاحب جواهر می گوید در بعضی کتابها است که به جای «انهم حجتی»، «انهم خلیفتی علیکم». اینجا هم ایشان می فرمایند که اینجا وقتی که حوادث را مراجعه می کنید. حوادث یعنی تمام پیشامدهایی که برای شما پیش می آید به فقها مراجعه کنید. خلاصه می خواهد بگوید به اینکه این «اشد ظهوراً» در هر کاری که امام انجام می داده همین کار را مراجعه کنید به فقهای خودتان.

از این سه تا می خواهد استفاده کند اینجا این را هم می گوید (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) خلیفه اگر باشد، داود که خلیفه بود «فی الارض» تمام جریانات امور، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، همه چیز انجام می داد. همه ی اینها مراجعه می شود به فقیه در زمان غیبت. این را مطالعه می کنید. با این شدت ایشان می فرماید. بنده هم در کتاب اجتهاد و تقلید که ذکر کردم، چیزهای دیگر هم هست. اینجا ایشان می رود سراغ روایات، روایاتی که «انهم کانبیاء بنی اسرائیل» روایت داریم که «انهم ورثة الانبیاء»، «انهم لولاهم عرف حق من الباطل»، قول حضرت امیر علیه السلام «اللهم انک قلت لنبیک صلواتک علیه و آله فیما أخبر به: من عطل حدا من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلك مضادتی» از اینها. اینها دلالت دارند که در کل زمان حتی می گوید اجماع هم بقسمیه هست بر اینکه اینها اختصاص ندارد به ائمه: و فقیه می تواند که اینها را انجام دهد. خلاصه ایشان منظورشان این است که جهاد برای ازاله ی منکر باید زیر نظر فقیه باشد. فقیه هم ولایت دارد. با برنامه هایی که فقیه تنظیم می کند این کار باید انجام شود. بعد کلماتی نقل می کند که، حالا یک وقتی هم ما درباره ی ولایت فقیه بحث کردیم،

را تقویت می کردند. امام صادق علیه السلام مخصوصاً که تمکن بیشتر به وجود آمد سعی کردند که شیعه استقلال خودش را حفظ کند و شیعه ذوب نشود در اهل تسنن. این کلمه ذوب که می گویم الان هم در بحث تقریب مذاهب که البته یک مرکزی است و در ایران هم مرکزی دارد و بحثهای فراوانی انجام می شود و چاپ می شود به عنوان تقریب مذاهب. که سعی می شود به اینکه مذاهب را به همدیگر نزدیک کنند تا درگیری بین شیعه و سنی به وجود نیاید که دشمن از آن سوء استفاده کند. یکی از عباراتشان این است که ما نمی خواهیم که مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای خاطر اینکه اگر بگوییم که شما بیاید شیعه شوید آنها عقب نشینی می کنند به شیعه هم بگوییم بیا سنی باش این هم که نمی شود. این است که تأکید می کنند که ما نمی خواهیم مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای تقریب می خواهیم بگوییم. یعنی با همدیگر انس و الفت داشته باشیم روی مشترکاتمان کار بکنیم و نرویم فقط سراغ اختلافات تا این که درگیری به وجود بیاید و دشمن تسلط پیدا کند. خلاصه ائمه: سعی می کردند شیعه در سنی ذوب نشود. استقلال خودش، کیان خودش را حفظ کند. اینجا چند تا روایت است که عرض می کنم. اول مقبوله ی عمر بن حنظله است که این در وسائل الشیعه باب یازدهم از ابواب صفات قاضی حدیث اول باب است. صفحه ۹۹ از جلد ۱۸ و سائل ۲۰ جلدی. آنجا از امام صادق علیه السلام سؤال می کند «عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُتَارَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا» به اهل تسنن. حضرت فرمودند با شدت: کسی که بخواهد به قضات اهل سنت مراجعه کند «تَحَاكَمَ إِلَيَّ طَاغُوتٍ» به طاغوت مراجعه کرده. «وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» به آنها مراجعه نکنید در قضاوت خودتان. گفت پس «كَيْفَ يَصْنَعَانِ» چه کار کنند؟ «قَالَ انظُرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» و اگر حکم کند قبول نکنند «بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتُخِفَّ وَ عَلَيْنَا رُدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَيَّ اللَّهُ» خیلی با شدت امام صادق علیه السلام فرمودند که به قضات جور مراجعه نکنید، آنها طاغوتند.

این حدیث بحث شده که آیا این فقط در قضاوت می خواهد ارجاع کند به فقهای شیعه. گفتند نه. امام (رضوان الله علیه) هم در بحثهای خودشان دارند که نه، حکومت ولایت فقیه. برای اینکه آن وقتها قضات خیلی تسلط داشتند، نفوذ داشتند. قاضی حکم می کرد، حکم خودش را اجرا می کرد. در خیلی جاها به قضات که در هر شهر منصوب بود مراجعه می شد. امام می خواهد بگوید که به آنها مراجعه نکنید. مراجعه کنید به فقهای شیعیان ما. معنایش این است که همان کار

که الان نمی خواهیم خیلی وارد آنجا شویم. کلام جواهر را می خواهیم عرض کنم.

صاحب جواهر بعد از نقل همه اینها می گوید «فمن الغریب وسوسة بعض الناس في ذلك» بعضیها در ولایت فقیه وسوسه دارند. «بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شيئاً» کسی که وسوسه داشته باشد، از طعم فقه چیزی نچشیده. «و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمراً» از لحن قولشان هم و رموز ائمه: چیزی نفهمیدند. «و لا تأمل المراد من قولهم إني جعلته عليكم حاکماً و قاضياً و حجة و خليفة و نحو ذلك» می گوید از اینجا معلوم می شود که در زمان غیبت شیعه باید به فقها مراجعه کند. فقها برنامه ی کل زندگی را تنظیم کنند و عمل کنید. منتها صاحب جواهر یک تردیدی می کند ببینیم این تردید چطور است. دقت فرمایید. «نعم لم يأذنوا لهم في زمن الغيبة بعض الأمور» ائمه: اجازه نداده اند به بعضی از امور در زمان غیبت. «یعلمون عدم حاجتهم إليها» ائمه: می دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند، اذن ندادند. آن چیزها: «كجهاد الدعوة» یکی جهاد دعوت «المحتاج إلى سلطان و جیوش و أمراء» اگر بجواییم ما دشمنان اسلام و کفار را به اسلام دعوت کنیم، جیوش می خواهد، یعنی لشکر می خواهد. لشکر هم مقدمات و تجهیزات لازم دارد. امرا لازم دارد. «مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلك» و ائمه: می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند تجهیز لشکر بکنند و مقدمات فراهم کنند. از این جهت می گوید که اینها را ائمه: اجازه ندادند. می خوانیم که آیا درست است اینها، ماقبول کنیم؟ در زمان غیبت اجازه ندادند که فقها لشکر درست کنند، سپاه درست کنند، مقدماتی، صنایع نظامی و دفاعی، از این قبیل چیزها. چرا؟ چون می دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند. حالا نکته بدش. فقها به اینها محتاج نیستند، چون قصوریت دارند، اگر اینها تحقق پیدا کند، خود امام زمان علیه السلام می آید. پس اینها نیست و نباید باشد. یعنی اینها اجازه ندادند، حالا نمی گویم که نباید، اجازه ندادند برای درست کردن اینها. زیرا اگر اینها ممکن بود، خود امام زمان علیه السلام می آمد. «و إلا لظهرت دولة الحق» اگر اینها درست شود، قدرت داشته باشند بر تهیه ی جیوش و امرا، دولت حق ظاهر می شود. «كما أوماً إلیه الصادق علیه السلام بقوله» امام صادق علیه السلام این طور فرمودند: «لو أن لی عدد هذه الشویهات و کانت أربعین لخرجت» امام صادق علیه السلام فرمودند که اگر من به تعداد این، شویهات تصغیر شاة است، یعنی اگر به تعداد این گوسفندها طرفدار داشتیم، قیام می کردم. و شمردیم گوسفندها چهل تا بیشتر نبودند. بنابراین دلالت بر اینکه ائمه: علت اینکه غیبت کرده امام زمان علیه السلام این بوده که بار و باور و طرفدار نداشته. و اگر بار و باور و

طرفدار می داشت، غایب نمی شد. غایب هم شده، ظاهر می شد. بنابراین فقها هم در زمان غیبت اذن ندادند که اینها را درست کنند. چون گفتند اگر اینها باشد، امام علیه السلام ظهور می کند. حالا نظر شما چیه در این عبارت. به نظر بنده این است که اینها یک زمان خاصی بوده که آن زمان خاص اقتضا کرده که این طور فکر کنند. یعنی فکر نمی کردند واقعاً. ولی زمان ما واقعاً یک زمان خاصی است. فکر نمی کردند که یک زمانی باشد که یک فقیهی بیاید و قدرتی پیدا کند و بتواند که تجهیز قوا کند و لشکری درست کند، سپاهی درست کند، ارتشی درست کند و بسیجی درست کند و صنایع نظامی و دفاعی و موشک و امثال اینها به اندازه ای قوی باشد فکر نمی کردند. این است که رفته سراغ این روایت که امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من به اندازه چهل نفر طرفدار داشتم، من خودم قیام می کردم. پس نبوده، چون نیست و این نیست، نیست، فراهم نخواهد شد تا زمانی که امام عصر علیه السلام بیاید. این طور فکر می کردند. می خواهیم ببینیم این فکر چطور است؟!

البته این حرف آخر ایشان، بنده هر چه گشتم که این روایت را پیدا کنم که «عدد هذه الشویهات» عدد چهل تا گوسفند. این روایت را من پیدا نکردم، شویهات. ما داریم درباره ی، یک وقتی خواندم که سدر صیری گفت امام صادق علیه السلام گفتند که چرا قیام نمی کنی؟ خیلی هم با شدت فرمودند من ندارم کسی را. گفتم نه، خیلی شیعه و طرفدار زیاد دارید. حضرت فرمودند اگر داشتم که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم نداشت که اون جور شد. من هم ندارم. گفتم نه خیر، صد هزار. گفت صد هزار. بله دویست هزار، بیشتر از این. نصف دنیا طرفدار شما هستند حضرت ساکت شد. بعد از چند دقیقه فرمودند که حاضری برویم چند دقیقه قدم بزینم بیرون شهر. گفتم بله. حضرت فرمودند ہماری آوردند و بغلی و اینها را زین کردند و من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند. یک مقدار رفتیم و از شهر خارج شدیم. یک مقدار که رفتیم رسیدیم به یک جایی. حضرت فرمودند اینجا پایین بیاییم و دو رکعت نماز بخوانیم. نماز خواندیم. نگاه کردم دیدم که یک غلامی، جوانی آنجا دارد، «اینجا جدها است. جدها جمع جدی است و جدی به معنی بز است.» غلامی دارد بزهایی را می چراند. «و اللّٰهُ یَا سَدِیرُ لَوْ کَانَ لِی شِیعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَتِ الْقُعُودُ» اگر من به تعداد این بزغاله ها شیعه داشتم هرگز نمی نشستم و قیام می کردم. «و نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَی الْجِدَاءِ» سدر نگاه کرد به آن بزغاله ها «فَعَدَدْتُهَا فِإِذَا هِیَ سَبْعَةٌ عَشْرَ» هفده تا. این کافی جلد دوم اصول کافی صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد چهل و هفتم صفحه ۲۷۲. این هست.

آن جریان آن شخص سهل بن حسن خراسانی آمد و به حضرت صادق علیه السلام فرمود که خراسان همه تابع شما هستند. فرمودند بنشین. نشست و گفت به آن کنیز که تنور را روشن کند و روشن کرد و بعد هم به سهل بن حسن گفت که برو داخل تنور، نرفت. بعد هارون مکی آمد در همین حال "در آخر سفینة البحار هم در ماده ی تنور و سجره نوشته این را" به هارون مکی گفت که برو داخل تنور. رفت تو تنور. حضرت خیلی با این صحبت کرد برای خراسانی. وقتی که زیاد صحبت کرد بعد گفت که من چند نفر مثل این هارون مکی دارم که تنور برود؟ گفت یک نفر هم نداری. حضرت رفت و دید صحیح و سالم بین تنور است و بعد آوردش بیرون. اینها را ما داریم. خوب وقت هم تموم شد و بقیه بحث هم ان شاء الله برای فردا.